

هراس از مرگ در فلسفه اپیکوروس

دکتر احمد عسگری

سیدنیما صالحی

چکیده :

مسئله اصلی مقاله حاضر این است که مبادی رأی اپیکوروس در ناموجه دانستن هراس از مرگ چیست و آیا استدلال او بر این مدعا موجه است؟ خواهیم گفت در فلسفه اپیکوروس روح فانی است و لذا مرگ به معنای فناست. علی رغم آنکه به رأی او این امر نافی سعادت نیست، لکن هراس از مرگ را مانع از رسیدن به سعادت میداند و لذا بر ناموجه بودن هراس از مرگ استدلال میکند و مواجهه صحیح با مرگ را تبیین میکند. در تقریر حاضر از رأی اپیکوروس تلاش شده است اولاً آراء و ادله وی در سیاق و سابقه فرهنگی و فلسفی مربوطه طرح شود، و ثانیاً بحث خواهد شد که باید هراس از فرایند مردن را از هراس از مرده بودن متمایز داشت تا معنای قول او معلوم گردد و منظورش واضح شود.

کلیدواژه‌ها :

هراس ، مرگ ، اپیکوروس ، لذت ، رنج ، سکون خاطر ، سعادت

مقدمه :

از دیرباز بشر در پی این پرسش بوده است که مرگ چیست ؟ پس از مرگ چه خواهد شد ؟ و سئوالاتی در این رابطه. پاسخ معمول در تاریخ بشر که ریشه در ادیان و مذاهب دارد آن بوده است که زندگی ما با مرگ به پایان نمی رسد بلکه ما زندگی دیگری را از سر خواهیم گرفت حال چه در همین عالم و در قالب تناسخ و چه در عالمی دیگر در بهشت و دوزخ . لیکن همواره بعضی کسان نیز بوده اند که به مرگ همچون فنا یا پایان حیات ما

یک بار و برای همیشه می نگریسته اند. پرسشی که بلافاصله در برخورد ما با مرگ در نگاهی که آن را به معنای پایان می نگرد سر بر می آورد آن است که در این صورت چگونه باید با این حقیقت مواجه شد؟

هرکس به گونه ای ناگزیر با مرگ خویش مواجه خواهد شد. اما اگر مرگ به معنای فنا یا نابودی کامل ماست آنگاه چگونه باید با آن مواجه شویم. از آنجا که اپیکوروس از نخستین مدافعان این رأی است که مرگ همانا نابودی کامل ماست لذا باید دید که چگونه این امر را اثبات می کند. اپیکوروس نفس را فانی می پندارد چرا که نفس مرکب است و لذا دچار فنا می شود، لکن این مسئله را مانعی بر سر راه سعادت تلقی نمی کند و در عوض هراس از مرگ را مخلّ سعادت و ناموجه میدانند.

بررسی آراء و ادله اپیکوروس خصوصا از این جهت که به نظر میرسد در عصر حاضر مقدمه استدلال او بیشتر مورد توجه است، اهمیتی مضاعف دارد، یعنی امروزه تلقی فنا از مرگ رواج بیشتری یافته، لذا باید دید که نگرش ما در قبال آن چه باید باشد. در فلسفه تحلیلی معاصر کارهایی در این حوزه انجام گرفته است که همه آن ها در حقیقت در گفتگویی انتقادی با اندیشه های اپیکوروس قرار می گیرند^۱ و اندیشه های فلاسفه قاره ای نیز چون هایدگر در جهتی سیر می کنند که گویی هراس از مرگ در حقیقت نه امری ناموجه بلکه اساسا نشانه ای از یک حیات اصیل تلقی می شود.^۲ باید دید آراء اپیکوروس نیز می توانند بسان این دیدگاه ها، و بلکه بهتر، از پس یاری دادن ما در مواجهه درست با مرگ موفق باشد؟ و تا چه حد می تواند مدعای خود مبنی بر ناموجه بودن مرگ را موجه سازد؟

در اینجا ابتدا بررسی تاریخی از اندیشه های فلاسفه پیش تر در باب موضوع مرگ خواهیم داشت و سپس به اشکال مختلفی که هراس از مرگ دارد میپردازیم و در نهایت نشان خواهیم داد که اپیکوروس به چه طریقی و با چه استدلالاتی قصد دارد ما را از این هراس برهاند. نکته قابل ذکر در تحقیق حاضر این است که اولاً تلاش شده است به زمینه و سابقه فلسفی و فکری اپیکوروس توجه شود و بدین ترتیب مفاد قول او واضح گردد. نکته دیگر تفکیک هراس از فرایند مردن از هراس از مرده بودن در استدلال اپیکوروس است که بحث او را وضوح میدهد.

سیاق و زمینه بحث از مرگ پیش از اپیکوروس

^۱ 1970 williams ، nagel 1973 ، می 1392

^۲ هایدگر 1927 : 530-585

استدلال در این خصوص و صورتبندی وی از مسئله نیازمند توجه به سیاق و سابقه بحث است. مردم عادی یونان متأثر از اندیشه های دینی رسمی بودند و مرجع اطلاع ایشان از ادیان رسمی و اساطیر یونانی شعرائی چون هومروس^۳ و هزیودوس^۴ بودند. ادیان سری نیز به خصوص از این نظر که اندیشه تناسخ را در ذهن یونانی طرح کردند و منشا اثر در فلاسفه بعدی شدند حایز اهمیت است. فلاسفه متأثر از ادیان رسمی و سری و آن ها که منتقد این نوع نگرش بودند راه هایی متفاوت برای درک چیستی و نحوه مواجهه با مرگ در پیش گرفتند.

اساطیر یونان در زمان اپیکوروس نفس را به عنوان سایه ای از شخص متوفی می دانستند^۵ و عالم پس از مرگ را به طور عمده جایگاهی خنثی یعنی نه دوزخی و نه بهشتی تصویر می کرده اند در ادامه آن را با عنوان دشت های آسفودل توضیح داده ایم.^۶ نام جهان زیرین که مأوای مردگان بود هادس^۷ است که از نام خدایی که فرمانروای آن بوده اخذ شده است. عده ای معدود از فانیان که نظم کیهان را بر هم ریخته و خشم خدایان را برانگیخته بودند در تارتاروس^۸ جای داشتند و در آن جایگاه متحمل عذاب می شدند از جمله به نام ترین شان که موضوع تاملات فلسفی بسیار نیز واقع شده است سیسیفوس^۹ بوده است که در نهایت به جرم خشمگین ساختن خدایان و از میان برداشتن مرگ برای موجودات زنده که باعث بر هم خوردن نظم کائنات شده بود محکوم شد تا تخته سنگی را به بالای کوهی بغلتاند تا هربار شاهد این امر باشد که مجدداً به پائین سقوط کند و این روند را تا ابد تکرار نماید. 'عده معدود دیگری که قهرمانان و انسان های برجسته بودند در مرغزارهای الوسیوم^{۱۱} جای داشتند. لیکن جایگاه اکثر انسان های عادی دشت های آسفودل^{۱۲} بوده است که نه جایگاهی دوزخی و نه جایگاه بهشتی تلقی می شده است بلکه افراد در این جا مشغول حیاتی مشابه زندگی دنیوی خویش بوده اند هر چند نه چنان که در زندگی دنیوی بوده اند بلکه نسخه کم فروغی از آن را می زیستند و درک دقیقی از آن چه بوده اند و شخصیت خویش نداشته اند. در هر صورت هومروس که منبع این سخنان است می گوید که هرگز به دنیا نیامدن بهتر از حیاتی

³ *homeros*

⁴ *hesiodos*

⁵ Mitro 2012 : 10-15

⁶ Mitro 2012 : 15-29

⁷ *hades*

⁸ *tartarus*

⁹ *sisyphus*

¹¹ *elysium*

¹² *asphodel*

است که در نهایت باید در هادس سپری شود و نشان از آن دارد که دید عمومی نسبت به زندگی پس از مرگ منفی بوده است.^{۱۳}

اپیکوریان منتقد اندیشه های شعرا بوده اند به خصوص شعرایی مثل هومروس و هزیودوس. علت عمده انتقاد از شعرا آن بوده است که به نظر ایشان محتوای این اشعار نادرست و موجد هراس از مرگ در انسان ها است.^{۱۴} به طور مشخص باید گفت که اساطیر با مطرح کردن ایده عذاب پس از مرگ و به تصویر کشیدن جهان پس از مرگ به عنوان عالمی نه چندان خوشایند باعث ایجاد هراس از مرگ در اذهان انسان ها می شده اند. سیسیفوس که پیشتر بدان اشاره شد نمونه ای از این عذاب ها در جهان پس از مرگ است.^{۱۵}

اما فیلسوفان نیز در باب مرگ و تأمل داشته و آرای طرح کرده بودند. فیثاغورس که نمونه ای بارز از فلاسفه ای است که رهیافتی دینی به موضوع مرگ در پیش گرفته مخصوصا از ادیان سری یونان مثل آئین آورفئوسی^{۱۶} متأثر بود^{۱۷} و لذا قایل به تناسخ و بقای نفس شد و می پنداشت که با پرهیز از بعضی اعمال و انجام بعضی دیگر از اعمال و در مجموع در پیش گرفتن طرز زندگی مبتنی بر ریاضت می تواند از چرخه تناسخ و زندگی دنیوی که مکانی شر تلقی می شد، به نحوی که بدن و جسم زندان نفس انگاشته می شد، رهایی بیابد و با خدایان پیوند یابد.^{۱۸}

در مقابل فیثاغورس دیدگاه دموکریتوس را داریم که بسیاری از مباحث مطرح شده در مورد مرگ و فناپذیری نفس در اپیکوروس و دموکریتوس مشترک است و می توان دموکریتوس را به عنوان نیای فکری اپیکوروس در این باب دانست.^{۱۹} احتمالا فقط در باب این موضوع که نفس و جسم کدامیک سریعتر خواهند مرد اختلافی وجود داشته است و آن این که دموکریتوس مرگ جسم را زودتر می پنداشته است و بالعکس اپیکوریان مرگ

¹³ Mitro 2012

¹⁴ نقد افلاطون به شعرا: افلاطون 1380: 1166-1200

در کتاب دهم رساله جمهوری افلاطون به شعرا مخصوصا هومروس می تازد و برای این کار دلایل زیر را ذکر می کند: شعرا به تقلید طبیعت می پردازند که در حقیقت خود رونوشتی از مثل که حقیقت عالم است می باشد لذا آنها دو بار از حقیقت اصیل دورند. شعرا از حد ظن و گمان فراتر نرفته اما مدعی شناخت حقیقت هستند. شعرا زیبایی حسی را به تصویر می کشند و لذا ما را از زیبایی حقیقی که محسوس نیست غافل می سازند. شعرا از طریق وجه شهبانی و عاطفی نفس دست به خلق هنر می زنند لذا برانگیزاننده شهبانند که خویشنداری شخص را به مخاطره افکنده و او را به سمت اعمال ظالمانه نیز سوق می دهند.

¹⁵ Mitsis 2020: 466-509

¹⁶ *orpheus*

¹⁷ اوکانو 1393: 24-26

¹⁸ Mitro 2012: 29-62

¹⁹ گاتری 1377: 107-121

نفس را سریعتر و آن را عامل مرگ شخص و جسم می دانستند و این نظریه ایشان در مورد هراس از مرگ نیز نتایج مهمی در بر داشته است.²⁰

عدم هراس از مرگ در بین کورناتیان نیز که از زمره سقراطیان به حساب می آمدند از قبیل آریستئیپوس²¹ از نتایج حکمت تلقی می شد. هگسیاس²² نیز با تلقی مرگ به عنوان امری که در جای خود خیر است نوعی نگرش بی تفاوتی در قبال مرگ و زندگی را پیشنهاد می کند که در مقابل هراس از مرگ ما را مصون سازد. کورناتیان از کسانی هستند که اندیشه های اخلاقی ایشان به خصوص در اپیکوروس موثر واقع شد.²³

بدین ترتیب گروهی از فلاسفه از ادیان رسمی و سری تاثیر پذیرفته بودند که از شاخص ترین ایشان می توان از فیثاغورس و افلاطون نام برد²⁴. در مقابل گروهی دیگر از منتقدین دین بوده اند که فرد شاخص این گروه دموکریتوس است.²⁵

²⁰ Warren 2002

²¹ aristippus

²² hegesias

²³ Lampe 2015 : 73-76 , 120-147

²⁴ هرچند افلاطون به شعرا و مخصوصا هومروس می تازد و اساطیر چنان که این شعرا مطرح کرده اند را مورد نقد قرار می دهد ولی خود در کتاب دهم جمهوری به بیان اسطوره ای از جهان پس از مرگ می پردازد که در پانوش 25 بدان اشاره کرده ایم .
²⁵ مباحث سه فیلسوف دیگر در مورد مرگ که از نظر زمانی بر اپیکوروس تقدم دارند بر این قرار است : سقراط نمونه دیگری از فلاسفه ای است که موضعی لادری در باب این موضوع اتخاذ می کند که با رهیافت کلی فلسفی وی نیز هم سویی دارد و مطابق محاوره دفاعیه (دفاعیه 1380 : 43-45) معتقد است که ما از عالم پس از مرگ بی خبر هستیم ولیکن دو حالت بیش تر برای آن متصور نیست یا مرگ با خوابی عمیق و بدون رویا یکسان است که در آن صورت نمی توان آن را هراس انگیز یافت و یا آن که پس از مرگ به عالم ارواح خواهیم رفت و سقراط می گوید که خود وی در آن جا به گفتگو فلسفی با درگذشتگان خواهد پرداخت. لیکن در هر دو حال هراس از مرگ برای وی موجه نیست. افلاطون در کنار فیثاغورس که بالاتر ذکرش رفت نمونه ای دیگر از فلاسفه ای است که از اندیشه های دینی متأثر بوده است. افلاطون هم به وجود و هم به جاودانگی نفس قایل است و در این باب بعضی استدلالات نیز در محاوره فایدون برای اثبات مدعای خویش ارائه می کند. وی هم چنین داستانی در مورد شخصی به نام ار را ذکر می کند که از جهان پس از مرگ حامل اخباری است. آن چه در این داستان مهم است آن است که ار جایگاه بدکاران را جهنمی و مجازاتشان را ده برابر و جایگاه نیک کرداران را نیز بهشتی و پاداششان را ده برابر می داند و بعضی از بدکاران که اعمال شنیعی را انجام داده باشند تا مدتی نامعلوم در آن جایگاه جهنمی قرار دارند. هم چنین افراد پس از طی دوره مجازات و پاداش خویش می توانند زندگی بعدی خویش را در این دنیا برگزینند که حاکی از وجود تناسخ است. از نظر اپیکوریان این اساطیر را نیز می توان شکلی از اعتبار بخشی به ایده های رایج در دین یونانی به حساب آورد . (برای انتقاد افلاطون از هومروس در باب مرگ بنگرید به : افلاطون 1380 : 1166-1200). ارسطو به عنوان شاگرد افلاطون چندان نگرش دینی افلاطون را بر نمی تابد و لذا در مورد بقای نفس مطالب عمده ای ندارد، بلکه باید گفت دغدغه اصلی وی نیز مرگ نیست و جهت گیری کلی فلسفی وی نیز برخلاف مکاتب پس از وی بیشتر نظری است تا عملی. ارسطو صرفا بخشی از نفس را جاودانه می انگارد و آن عقل فعال است. ولیکن مبحث هراس از مرگ چندان که در اپیکوروس یا رواقیان شاهدیم در اندیشه های وی مطرح نبوده است.

Bradley 2012: 146-156

اکنون با نظر به سابقه و سیاق بحث از مرگ می توان روشن ساخت چرا اپیکوروس مایل است که اثبات کند که هراس از مرگ ناموجه است. هدف فلسفه اپیکوروس نایل شدن به سعادت است و این امر با هراس از مرگ میسر نخواهد بود.

مقدمات طبیعی و اخلاقی اپیکوروس در رد هراس از مرگ

هدف فلسفه از نظر اپیکوریان در حقیقت یک هدف عملی است. اگر ایشان به شناخت طبیعت نیز همت می گمارند از آن روی است که این مباحث را پایه ای برای سعادت و نیکبختی می دانند. این امر در تمام مکاتب فلسفی دوران باستان مورد پذیرش قرار گرفت که تمام تلاش های بشری رو به سوی یک خیر نهایی دارند لیکن در باب این که این خیر نهایی چیست مکاتب با یکدیگر اختلاف نظر داشتند. در این نگاه رسیدن به سعادت هدف نهایی تمام تلاش های بشری است. سعادت برای اپیکوروس معادل *آتاراکسیا*²⁶ یا سکون خاطر است. شرط لازم و کافی رسیدن به سعادت رهایی از درد جسمی و رنج نفسی است. وضعیت رهایی از درد جسمی را اپیکوروس *آپونیا*²⁷ و وضعیت رهایی از رنج نفسی و بالاخص هراس را *آتاراکسیا* می نامید.²⁸ به همین دلیل نیز اپیکوریان *تترافارماکوس*²⁹ (به معنای داروی چهاربخشی) را که مجموعه ای از چهار آموزه بوده مطرح کرده اند. این چهار آموزه که به راحتی به خاطر سپرده می شود در اصل قرار بوده است که چهار عامل کلیدی که بر هم زننده آرامش نفس ما است را به مدد حکمت بزدایند. براین قرار ایشان می گویند که :

از خدایان نترس.

مرگ برای ما هیچ است.

شر به آسانی تحمل می شود.

خیر به آسانی به دست می آید.³⁰

هراس از خدایان که از نظر اپیکوروس ریشه در درک نادرست ما از ایشان دارد عاملی برای ترس و تشویش ذهنی فراهم می کند. در نظر مردم عادی خشم خدایان عامل بلایا و مجازات تلقی می شوند. اما اپیکوروس با مطرح کردن ایده ای متفاوت از خدایان و رد کردن مشیت الهی در پدیده های طبیعی و توضیح آن ها به روش

²⁶ *ataraxia*

²⁷ *aponia*

²⁸ Mitsis 2020 : 198-259

²⁹ *tetrapharmakos*

³⁰ لائرتیوس 1395 : 46

طبیعی سعی می کند این هراس را از اذهان بزداید.^{۳۱} در این سیاق است که توجه اپیکوروس به مسئله مرگ و وضوح می یابد چرا که هراس از مرگ نیز عامل دیگری در اضطراب و تشویش خاطر است و ریشه در تصورات نادرست در مورد جهان پس از مرگ و عذاب های آن دارد. هراسی که می توان با درک درست طبیعت و به کمک عقل و اراده بر آن چیره گشت. و باز موردی دیگر آلام جسمانی است که اپیکوروس معتقد است با اتخاذ نگرشی درست می توان آن را تحمل نمود، بدین نحو که به عقیده وی درد جسمی اگر شدید باشد دیری نمی پاید و اگر خفیف باشد قابل تحمل است و اگر متوسط باشد یا به سمت خفّت و یا شدّت میل می کند.^{۳۲} نهایت این که نباید هراسید که لذت را نمی توان به دست آورد چرا که جسم و ذهن نیازمند چیز زیادی برای لذت نیستند. کافیسست که درد جسمی ناشی از احتیاجات آن را برطرف سازیم و بر هراس هایی که در بالا گفتیم فایق آییم.^{۳۳}

فلسفه اپیکوروس چنان که در فلسفه باستان به طور اعم و در فلسفه پس از ارسطو به طور اخص شاهد هستیم نه مجموعه ای از باورهای صرف بلکه در حقیقت یک طرز زندگی معین است. به همین دلیل اپیکوریان تاکید می کنند که آموزه های فلسفی از جمله تترافارماکوس باید از بر شوند و تکرار گردند تا بتوانند به عنوان راهنمای عمل در شرایط مختلف به کار آیند. لذا در راستای نیل به هدف حیات یعنی سکون خاطر است که باید بر امیال پوچ و باطل خویش غالب آمد و امیال دیگر را به حد تعادل ارضا کرد. امیال طبیعی را می توان و امیال ضروری را می باید ارضا نمود ولی ارضای امیال پوچ باعث به خطر افتادن سعادت می شوند، لذا باید از آن ها تا جای ممکن بر حذر بود. توضیح آنکه امیال در فلسفه اپیکوروس بر سه قسم اند: آن ها که طبیعی و ضروری اند مثل میل به خوراک و پوشاک و مسکن و غیره. آن ها که طبیعی ولی غیر ضروری هستند مثل میل به غذای خوب و از این قبیل. امیال پوچ مثل میل به ثروت و شهرت و قدرت و امثالهم. این امیال دسته آخر ریشه در تمدن انسانی دارند و بیش از آن که مایه لذت باشند برای خود شخص و دیگران رنج به همراه می آورند و اپیکوروس پرهیز از این امیال و ارضای آن ها را توصیه می کند.^{۳۴}

مودّت و دوستی شرط لازم دیگری برای رسیدن به سعادت است، چرا که رسیدن به هدف زندگی با همراهی کسانی دیگر که ایشان نیز هدفی مشابه را مطمح نظر خود ساخته اند سهل تر خواهد بود و اپیکوروس میل به

³¹ Mitsis 2020 : 119-136 , 136-167

³² استروداک 1395 : 183

³³ همان : 186

³⁴ استروداک 1395 : 187

دوستی را در زمره امیال طبیعی و ضروری دسته بندی می کند و معتقد است سعادت انسان بدون دوستان ناممکن است و دوستان یک حلقه حمایتی و احساس امنیت برای فرد فراهم می آورند و گفتگو با ایشان منشا لذتی برای شخص است، لذا اپیکوروس در باغ خویش به همراه جمعی از دوستان روزگار می گذرانید.^{۳۵}

لذت هدف اصلی زندگی در حکمت اپیکوری است که در باغ اپیکوروس دنبال می شده است. لذت در نظر اپیکوریان شامل لذت جسمی و نفسی و همچنین شامل لذت سلبی، به معنای نبود درد، و ایجابی، نوعی تحریک مطبوع حواس، است. لذات نفسی در نظر اپیکوریان بر لذات جسمی و لذات سلبی بر ایجابی برتری دارند لذا هدف نهایی لذت سلبی نفسی است که معادل نبود هراس در ذهن است که می توان آن را *آتاراکسیا* یا چنان که پیش تر گفتیم *سکون خاطر* نامید. همه دیگر لذات تا جایی که سکون خاطر را به خطر نیندازند مجازند و تحمل رنج برای رسیدن به این لذت مجاز است. به همین ترتیب چون درد جسمی ناشی از عدم توجه به نیازهای جسمانی موجب بر هم خوردن سکون خاطر است لذا باید در راه آپونیا یا برطرف ساختن درد جسمی کوشید.

از جمله لذایذ نفسی در فلسفه اپیکوروس یکی لذت ناشی از درک جهان هستی و نحوه عمل آن است. ولی درک درست جهان هستی برای از بین بردن رنج های روانی نیز ضروری است. اپیکوریان به عبادت خدایان نیز همت می گماشتند و آن را به معنای حمد و ستایش خدایان می دانستند تا بدیشان تشبه جسته شود نه از سر ترس از ایشان بلکه به سبب درک ایشان به عنوان کمال زیستن بر نهجی که سعادت را فراهم خواهد ساخت.^{۳۶} به همین دلیل ایشان برخلاف تصور زندگی عاری از دین نداشتند و دین رسمی جامعه خویش را گرامی می داشتند ولیکن تصور ایشان در باب خدایان با تصور عامه مردم متفاوت بوده است. ایشان در مجموع هم از حال لذت می بردند و هم با یادآوری مرگ خویش می دانستند که یک بار بیشتر فرصت برای لذت بردن از زندگی ندارند هر چند در انتخاب لذات دقت به عمل می آوردند و دوراندیشی را از یاد نمی بردند.^{۳۷}

نحوه عملی حیات اپیکوریان چنین است که گفتیم، و نبود هراس از مرگ شرطی لازم برای تحصیل سعادت است. اما اگر بخواهیم دقیق تر بنگریم باید دانست که هراس از مرگ نه تنها موجب رنج نفسی برای اشخاص تلقی می شده (مسلماً هراس احساسی ناخوشایند است) بلکه ریشه میل به ثروت و قدرت نیز بوده است، چون این ها به نادرستی به عنوان شروط لازم کسب امنیت تلقی می شدند و به صورت غیرمستقیم در هراس از مرگ ریشه

^{۳۵} همان: 187-188 و 384-416 :mitsis 2020

^{۳۶} Erler 2020 : 79-101

^{۳۷} آدو 1382 و 2020 :erler

داشتند. به همین ترتیب این دو میل پوچ نه تنها باعث به خطر افتادن سعادت شخص می شوند بلکه به صورت غیرمستقیم باعث می شوند که افراد دیگر نیز دچار آسیب و صدمه از جانب کسانی که به این امور مایلند شوند. پس نتایج نامطلوب فردی و روانی و اجتماعی که ناشی از هراس از مرگ است باید به درستی درک شود و به قوت عقل و استدلال و درک درست جهان هستی و نیز به مدد اراده بر آن فایق آمد.^{۳۸}

آراء اپیکوروس در باب سعادت مبتنی است بر آراء طبیعی وی^{۳۹} و نیز تلقی که از نفس و فنای آن دارد، و یکی از مبانی رای او در ناموجه دانستن هراس از مرگ فناپذیری نفس است. اپیکوروس نفس را مادی میداند و هر چیز مادی متشکل از یک اتم یا مجموعه ای از اتم ها است. (البته خلأ در نظریه اپیکوروس مادی تلقی نمی شود و صرفاً فضایی خالی است که امکان حرکت اتم ها را فراهم می آورد). اپیکوروس معتقد است که نفس نیز یک مجموعه اتمی است، و تک اتمی نیست، اولاً چون در آن صورت نمی توانست با تمام بدن در ارتباط باشد و آن را حرکت دهد و ثانیاً یک اتم قادر به توضیح تمام ویژگی های نفس نخواهد بود مثلاً گرمای بدن که علتش نفس تلقی می شده است با اتم های آتش مرتبط است و اتم های نَفَس با هوا.^{۴۰}

اپیکوروس خلأ را مادی میداند و با اشاره به کسانی که نفس را غیر مادی می پندارند می گوید که اگر نفس غیر مادی باشد در آن صورت باید خلأ باشد. لیکن از نظر اپیکوروس نفس خلأ نمیتواند باشد، زیرا خلأ امکان تأثیر بر اتمها و تأثر از آنها را ندارد، و صرفاً فضایی است که اتم ها در آن حرکت می کنند. در حالی که از طریق مشاهدات می دانیم که نفس بر بدن تأثیر می گذارد و از آن اثر می پذیرد پس باید مادی باشد.^{۴۱}

لوکرتیوس در مقاله سوم از در باب طبیعت/اشیاء دلایلی در باب تأثیر متقابل جسم و نفس عرضه می کند. شواهدی که لوکرتیوس در مورد تأثیر و تأثر متقابل نفس و بدن ذکر می کند شواهدی بر این مدعا است. نفس در تصور اپیکوروس هم توضیح دهنده قابلیت های ذهنی و هم توضیح دهنده حرکت و حیات بدن است. پس بدون وجود

³⁸ Konstan 2009

³⁹ اپیکوروس از دیدگاهی اتمیستی دفاع می کند (همانند دموکریتوس) که بنا بر آن جهان متشکل از اتم ها و خلأ است. اتم ها و خلأ جاودانه اند و اتم ها از ازل تا ابد در حال حرکت در فضای خالی یا همان خلأ هستند و از طریق برخورد این اتم ها مجموعه های اتمی شکل می گیرند که البته پس از مدتی از بین می روند. پس سرنوشت نهایی تمام مجموعه های اتمی در نتیجه کون و فساد است که در عالم راه دارد و ناشی از اجتماع و افتراق این اتم ها می باشد نابودی است. اشیا مادی که ما آن ها را با نام های خاص می نامیم همه مجموعه های اتمی هستند چرا که خود اتم ها را به تنهایی نمی توان مشاهده کرد. در نتیجه در عالم هستی به جز اتم ها و خلأ هیچ چیز جاودانه نیست و در نهایت روزی فنا می پذیرد (Mitsis 2020 : 91-119 , 119-136). به همین ترتیب در ادامه این موضوع را روشن خواهیم کرد که چرا نفس فناپذیر است.

⁴⁰ Mitsis 2020 : 259-302

⁴¹ Long and sedley 1987 : 66

نفس حواس و آگاهی ما قادر به هیچ فعالیتی نیستند. مرکز فرماندهی آن در قلب واقع است و مابقی آن در تمام اندام های بدن پخش است. لوکرتیوس می گوید نفس قادر به حرکت دادن اندام های ما است می تواند باعث بیداری بدن از خواب گردد و ظاهر چهره ما را دگرگون کند و در مجموع قادر به کنترل بدن و حرکات آن است. هنگامی که بدن ما در درد و پریشانی و بیماری باشد نفس ما نیز احساس ناراحتی خواهد کرد. دیگر این که رشد و زوال نفس و بدن با هم رخ می دهند و قابلیت های شناختی ما از بدو تولد تا زمان معینی ابتدا افزوده می شود اما به تدریج با زوال جسم ما در سنین پیری کاستی می پذیرد. هم چنین می توان تاثیر مواد و دارو ها و الکل را در افزودن قوای ذهنی یا کاستن آن نیز مشاهده نمود. هم چنین هنگامی که از بیماری بهبود می یابیم مجددا قابلیت های مغزی خود را نیز باز می یابیم. پس در اندیشه اپیکوریان نفس انسان فانی است، چرا که نفس یک مجموعه اتمی است و هر مجموعه اتمی فانی است.⁴²

مواجهه با مرگ از نظر اپیکوروس

فنای نفس بلافاصله ما را با مسئله مرگ مواجه می کند و هراسی که مرگ برای ما موجب می شود را اپیکوروس مایل است به کمک استدلال از ما بزداید. می توان گفت که اولاً فرق هست بین کسی که مرده است و کسی که در حال مردن است و رو بسوی مرگ دارد؛ اولی مرده اما دومی، هرچند مرگش بسیار قریب الوقوع باشد، زنده است. هم چنین بین مرگ زودرس و غیر آن تفاوت هست. با عنایت به این موضوع می توان پرسش هایی در مورد مرگ و مواجهه با مرگ از نظر اپیکوروس مطرح نمود.

آیا فرآیند مردن بد است ؟

آیا مرده بودن چیز بدی است ؟

آیا اساساً موجودی فانی بودن چیز بدی است ؟

آیا مردن در این زمان خاص با زمان دیگری متفاوت است ؟

خود اپیکوروس به جای آن که روی پرسش از بد بودن مرگ تمرکز کند روی این مسئله تمرکز می کند که آیا ترس از مرگ، عقلانی است؟ اما مسلم است که ترس از مرگ با شر یا بد تلقی کردن مرگ مرتبط است. چرا که ترس را می توان چنین تعریف کرد: واکنش ما در مقابل اتفاق بدی که قرار است در آینده رخ بدهد. با عنایت به همین موضوع و با توجه به پرسش های بالا حداقل می توان چهار نوع ترس از مرگ را از هم تفکیک نمود:

⁴² Lucretius 2001 : 66-99

ترس از فرآیند مردن.

ترس از مرده بودن.

ترس از مرگ نابهنگام.

ترس از فنا. ۴۳

اپیکوروس و پیروان او به این امر قایل هستند که ترس از مرگ غیر عقلانی است پس می باید آن را زائل کرد. زیرا هراس از مرگ هم باعث رنج روانی و نیز اعمالی خواهد شد که به خود و دیگری آسیب خواهد زد. البته شایان ذکر است که اپیکوروس خود در متون خویش بین تمام این انواع تفاوتی قایل نشده است و صرفاً در نوشته های وی می توان در باب آن چه هراس از مرده بودن خواندیم مطالبی یافت. لیکن ما با تامل در انواع هراس هایی که می توان از مرگ تصور کرد به این تقسیم بندی دست زدیم و سعی کردیم بر همین اساس بعضی پاسخ ها را مبتنی بر متون اپیکوروس و اتباع وی استنتاج نماییم.

ترس از فرآیند مردن: ابتدا لازم است این امر گفته شود که فرآیند مردن در حقیقت خود مرگ نیست زیرا شخصی که در حال مردن باشد هنوز زنده است. بنابراین اگر دقیق بنگریم اساساً این نمی تواند ترسی از مرگ تلقی شود. فرآیند مردن همان است که در نهایت به مرگ ما ختم می شود. این فرآیند معمولاً همراه با درد و رنج به تصویر کشیده می شود. اگر فرآیند مردن با درد و رنج همراه باشد و از آن جایی که درد و رنج را اپیکوریان شر تلقی می کردند لذا ترس از فرآیند مردن تا حدودی موجه است؛ تا حدودی این چنین است چرا که اپیکوریان راه هایی برای تحمل درد و رنج جسمی نیز در فلسفه خویش داشته اند. درد جسمی شدید مدتی مدید نمی باید چرا که در نهایت به مرگ منجر می شود و درد خفیف نیز حالتی است که در آن لذت بر درد پیشی می گیرد و اگر درد جسمی متوسط باشد به سمت یکی از دو حالت فوق خواهد رفت. پس نباید از درد جسمی به خود هراسی راه داد چرا که درک درست آن بدین معنی است که هراس از آن باید ناموجه تلقی شود. ۴۴

فرآیند مردن در نهایت به لحظه مرگ ختم خواهد شد. در مورد لحظه مرگ چه می توان گفت. فیلودموس از فلاسفه اپیکوری رومی استدلال کرده است که لحظه مرگ نمی باید موجب هراس ما باشد چرا که اولاً بسیار سریع رخ می دهد چون مجموعه اتمی نفس بسیار شکننده است و حرکات آن ها بسیار سریع است پس لحظه

⁴³وارن 1396: 22-1

⁴⁴استروداک 1395: 183 و 191

مرگ بسیار سریع رخ می دهد. فیلودموس حتی می اندیشید که لحظه مرگ نه تنها با درد همراه نیست بلکه لذت بخش نیز هست. توجه به این نکته نیز حایز اهمیت است که مرگ شخص به علت مرگ نفس او است و نه بالعکس پس در نتیجه ممکن نیست که شخصی پس از مرگ بدنش دارای ادراک و آگاهی باشد و نمی توان از این بابت دچار هراس شد. به همین دلیل است که دموکریتوس که خلاف این می اندیشیده و مرگ بدن را زودتر از نفس می پنداشته در این اندیشه به خصوص مورد نقد فیلودموس و اپیکوریان قرار داشته است.⁴⁵

ترس از مرده بودن: حال برویم سراغ ترس دوم از مرگ که همانا ترس از مرده بودن است. همان طور که پیشتر هم اشاره کردیم فرآیند مردن یا جان دادن هنگامی رخ می دهد که شخص زنده است. در لحظه مرگ نیز هم چنان شخص زنده است و در حقیقت پلی میان زندگی و مرگ است. ولی کسی که از لحظه مرگ عبور کرده باشد را می توان گفت که مرده است. حالا تمرکز ما روی این وضعیت اخیر که آن را مرده بودن خوانده ایم است. اپیکوروس در نامه به منویکتوس⁴⁶ در حقیقت به دو شکل سعی می کند که مقصود خود را به اثبات برساند و نشان دهد که ترس از مرده بودن نامعقول است. متن استدلال وی در نامه به شرح زیر است :

>> خویشتن را بدین باور مانوس ساز که مرگ برای ما هیچ است . زیرا هر خیر و شری در احساس قرار دارد ، درحالی که مرگ عدم حس است . لذا یک فهم صحیح [از این] که مرگ برای ما هیچ است فناپذیری زندگی را لذتبخش می سازد ، نه با افزودن زمان نامتناهی [به زندگی] ، بلکه با رهایی ما از میل برای فناپذیری . چون هیچ چیز هراس انگیزی در زندگانی برای آن کس که واقعا می فهمد که هیچ چیز هراس انگیزی در زنده نبودن نیست وجود ندارد . لذا کسی که می گوید از مرگ می هراسد نه بدان خاطر که هنگامی که مرگ حاضر است دردناک است بلکه چون انتظار مرگ دردناک است سخن بیهوده می گوید . زیرا اگر چیزی زمانی که حاضر است هیچ محنتی سبب نشود بیهوده است که انتظار آن سبب درد ما شود . بنابراین هراسناک ترین شرور ، مرگ ، برای ما هیچ است نظر به اینکه وقتی ما وجود داریم مرگ حاضر نیست ، و زمانی که مرگ حاضر است ما وجود نداریم . لذا [مرگ] هیچ نیست چه برای زنده و چه برای مرده ، نظر به اینکه اولی آن را ندارد [یعنی هنوز نمرده است] و دومی دیگر وجود ندارد . << 47

⁴⁵ Warren 2002

⁴⁶ *menoceus*

⁴⁷ LONG , A .A and SEDLEY , D , N , *The Hellenistic Philosophers* , volume 1 , Great Britain , cambridge university press , 1987 : pages 149-150

شکل کلی استدلال به شکل زیر است که ما در ادامه نشان می دهیم :

مقدمه 1: هر خیری و هر شری در حس است.

مقدمه 2: زمانی که حس از کار افتاده باشد خیری و شری هم در کار نیست.

مقدمه 3: مرگ یعنی از کار افتادن حس.

مقدمه 4: پس وقتی مرگ در کار باشد خیر و شر در کار نیست.

مقدمه 5: مرده فاقد ادراک حسی است.

مقدمه 6: مرده هیچ خیر و شری را در مرگ ادراک نمی کند.

نتیجه: پس مرگ به زندگان هم بی ارتباط است. (مرگ برای زندگان هیچ است.)

نیاز است مقدمات را قدری بیشتر توضیح دهیم.

مقدمه 1: خیر و شر برای اپیکوروس به ترتیب به معنای لذت و رنج است و معنای این گفته که خیر و شر در حس قرار دارند این است که حس خوشایند به معنای لذت و حس ناخوشایند به معنای رنج در نظر گرفته شده است و مشخص است که بدون تجربه و آگاهی و لذا حس نمی توان از حس خوشایند یا ناخوشایند سخن گفت.

مقدمه 2 و 3: از آنجایی که هنگام مرگ اتم های نفس از هم می پاشند و بدن دیگر کارکردهای یک موجود زنده اعم از حرکت و رشد و قابلیت های ذهنی دیگر را ندارد می گوئیم شخص دیگر وجود ندارد. البته منظورمان این نیست که جسد شخص وجود ندارد که البته دارد معنایش این است که شخص دیگر یک شخص با ویژگی های مختص موجود زنده و نیز انسان نیست و به این معنا دیگر وجود ندارد. مشخص است اگر چیزی دیگر وجود نداشته باشد هیچ ویژگی ندارد پس چیزی که وجود ندارد حسی نیز ندارد.

مقدمه 4: مرده وجود ندارد و بنابراین چیزی چه خیر و چه شر برای او نمی تواند اتفاق بیفتد چون همانطور که مقدمه اول می گوید هر خیر و شری در حس است.

نتیجه: مشخص است که اگر مرده بودن شر نیست برای مردگان هیچ است و به همین دلیل نباید برای زندگان هم هراس آفرین باشد چون هراس ناشی از این است که کسی شری در آینده را انتظار بکشد پس مرگ برای زندگان نیز هیچ است لذا چون مرگ خیر نیست نمی باید به سویس شتافت و چون شر نیست نباید از آن هراسید.

پس این استدلال دو بخش دارد. اول این که مرگ شر نیست و دوم این که اگر شر نیست پس نباید باعث هراس ما بشود.⁴⁸

می توان یک تقریر دیگر نیز از این استدلال ارائه کرد : >> یک رویداد یا وضعیتی از امور پیش از آن که محقق شود نمی تواند بر ما تاثیری بگذارد. مرگ یک رویداد یا وضعیتی از امور است. مرگ پیش از آن که رخ دهد نمی تواند بر ما تاثیری بگذارد. اگر مرگ در زمانی که زنده هستیم بر ما تاثیر بگذارد ، پیش از آن که رخ دهد بر ما تاثیر گذاشته است. مرگ در زمانی که زنده هستیم بر ما تاثیر نمی گذارد. اگر مرگ وقتی که مرده ایم بر ما تاثیر بگذارد ، پس وقتی که وجود نداریم بر ما تاثیر می گذارد. وقتی که وجود نداریم ، هیچ چیزی بر ما تاثیر نمی گذارد. وقتی که وجود نداریم مرگ بر ما تاثیری نمی گذارد. مرگ وقتی وجود نداریم تاثیری بر ما نمی گذارد. چنین نیست که مرگ وقتی که زنده هستیم یا وقتی که مرده ایم بر ما تاثیری بگذارد. چیزی که بر ما تاثیری ندارد برایمان هیچ است. مرگ برایمان هیچ است. <<⁴⁹

شاید بتوان استدلال اپیکوروس در متن نامه را به دو استدلال مجزا مبدل ساخت. اولی این است که از آن جایی که خیر و شر بدون لذت و درد معنایی ندارد و خود لذت و درد نمی توانند بدون ادراک و آگاهی معنی داشته باشند و شخص مرده از ادراک و آگاهی برخوردار نیست و لذا چون شخص مرده قادر به تجربه لذت و الم نیست پس اساساً نه خیری و نه شری نمی تواند به او برسد. پس از این جا نتیجه می شود که اگر مرگ شری به ما نمی رساند پس ترس از آن نامعقول خواهد بود. دومین استدلال که مشابهت هایی با استدلال نخست دارد این است که چون مرگ مساوی با عدم شخص است و وجود شخص شرط لازم برای این است که دچار شر و آسیبی بشود و چون پس از مرگ شخص حاضر نیست که دچار شری بشود لذا مرگ شر نیست و ترس از آن نامعقول است. چنان که مشخص است استدلال اولی بر پایه پذیرش موضع اصالت لذت اپیکوروس قرار دارد ولی دومی چنین نیست. استدلال دوم در حقیقت بر این فرض بنا شده است که شخص غایب و یا ناآگاه نسبت به موضوعی نمی تواند دچار صدمه و آسیب از آن موضوع شود.

ترس از مرگ نابهنگام: چه مرگی را می توان مرگ نابهنگام دانست ؟ پاسخ این پرسش به درستی روشن نیست. پیشنهاد این است که مرگ نابهنگام را مرگی لحاظ کنیم که هنگامی رخ می دهد که شخص به امری خاص در

⁴⁸ Suits 2020 : 1-23

⁴⁹ بروس و بارین 1397 : 166-167 با دخل و تصرف

زندگی خویش دست نیافته است. مثلا اگر شخص در پی رسیدن به هدف و غایتی باشد و در اثنای کار درگذرد می‌گوییم دچار مرگ نابهنگام گشته است.

بعضی مفسرین معتقدند که در نوشته‌های اپیکوروس پاسخی منحصر به این پرسش یافته‌اند. ایشان مدعی‌اند که اگر افراد زندگی کاملی داشته باشند در آن صورت از مرگ نابهنگام نخواهند هراسید. اما شرایط یک زندگی کامل چیست؟ این گروه از مفسرین شرایط یک زندگی کامل را این می‌دانند که در آن شخص به هدف زندگی خویش نایل شده باشد. هدف زندگی اپیکوری چنان که پیش از این نیز گفتیم رسیدن به آتاراکسیا یا سکون خاطر است و نحوه رسیدن بدان نیز همان است که پیش‌تر گفتیم. به عبارتی اگر شخصی در زندگی خویش به سکون خاطر رسیده باشد در آن صورت دچار هراس از مرگ نابهنگام نیز نخواهد شد.⁵⁰

لیکن با توجه دقیق متوجه خواهیم شد که این تلقی از استدلال اپیکوروس گرفتار دور است. پیش‌تر دیدیم که هدف حیات اپیکوری سکون خاطر است و شرط لازم دستیابی بدان عدم هراس از مرگ است ولی اگر عدم هراس از مرگ خود مشروط و منوط به یک زندگی کامل لحاظ شود در آن صورت عدم هراس از مرگ شرط خودش خواهد شد که به وضوح مصادره است.

لذا دیگر مفسرین در این باب رأی دیگری اتخاذ کرده‌اند. ایشان معتقدند که استدلال اپیکوروس در باب عدم هراس از مرگ بودن اگر به دقت مورد بررسی قرار گیرد خود شامل پاسخی به همین موضوع نیز هست. ایشان می‌گویند که شخص مرده اولاً میلی ندارد و ثانیاً میلی برآورده نشده ندارد و ثالثاً نمی‌تواند به وسیله برآورده نشدن میلش دچار خسران و زیان شود چرا که مرده که فاقد هر حسی است نمی‌تواند دچار خیر و شری شود چرا که هر خیر و شری در احساس واقع است. پس مرده نه در زندگی از رسیدن به میلش محروم می‌شود و نه در مرگش دچار خسران ناشی از نرسیدن به میلش خواهد شد پس این نوع هراس از مرگ نیز به هراس از مرگ بودن تحویل می‌شود و نیازمند روشی جداگانه در بررسی نیست.⁵¹

⁵⁰ وارن 1396: 144-213

⁵¹ Suits 2020 : 37-113

ترس از فنا: ترس از فناپذیری در حقیقت ترس از این حقیقت است که زمانی خواهد رسید که انسان دیگر نیست خواهد شد و نخواهد بود. استدلال اصلی در این خصوص از در باب طبیعت /شیاء لوکرتیوس در مقاله سوم اخذ شده است. لوکرتیوس می گوید :

>> به گذشته بنگر و ببین که چگونه قرون و اعصار بی آغازی که پیش از ولادتمان گذشته است برایمان هیچ بود. اینک این آئینه ای است که طبیعت پیش چشممان گرفته است تا زمانی را که پس از مرگمان می آید نشانمان دهد. آیا چیز هراسناکی در آن می بینی؟ آیا چیز رعب آوری در آن می یابی؟ آیا جز این است که آرام تر از عمیق ترین خواب ها به نظر می آید؟ <<^{۵۲}

این استدلال را می توان به گونه زیر نوشت : وضعیت پیش از تولد نوعی ناموجود بودن است. وضعیت پس از مرگ نوعی ناموجود بودن است. وضعیت پیش از تولد و پس از مرگ از جهتی مناسب شبیهند؛ هر دو این حالات وضعیت ناموجودبودند. اگر حالاتی از جهت مناسبی شبیه باشند، آن گاه موجه است که نگرش مشابهی نسبت به آن ها داشته باشیم. نسبت به وضعیت پیش از تولد و وضعیت پس از مرگ موجه است که نگرش مشابهی داشته باشیم. ترس نسبت به وضعیت پیش از تولد موجه نیست. ترس نسبت به وضعیت پس از مرگ موجه نیست.^{۵۳}

این استدلال گه گاه به عنوان استدلالی در رد هراس از مرگ به طور کلی عرضه شده است و البته درست است که چنین نیز هست ولی می توان به طور مشخصی آن را در رد ترس از فناپذیری در نظر گرفت چرا که اگر چنین هراسی وجود داشت و یا موجه بود در آن صورت باید از وضعیت پیش از تولد نیز وجود داشت ولی چون در مورد این امر وجود ندارد پس در مورد مرگ نیز وجود ندارد و یا موجه نیست.^{۵۴}

نتیجه گیری :

مرگ در نظر اپیکوروس به معنای فنا است چرا که نفس نیز هم چون جسم ما فانی است. نفس فانی است چون همه مجموعه های اتمی فانی هستند و نفس یک مجموعه اتمی است. حال که نفس فانی است پس مرگ به معنای فنا است. درک درست از مرگ شرط لازم رسیدن به سعادت است چرا که هراس از مرگ از عوامل مهمی

⁵²وارن 1396 : 77 و 94 : Lucretius 2001

⁵³بروس و بارین 1397 : 170

⁵⁴وارن 1399 : 75-144

است که سد راه سعادت ما می گردد. هراس از مرگ علاوه بر ایجاد رنج ذهنی باعث عمل بر مبنای امیال نامعقولی چون طلب قدرت و ثروت می شوند که به نوبه خود عامل به خطر افتادن سعادت فرد و اجتماع خواهد شد. با این تفاسیر باید هراس از مرگ را زائل نمود و این مهم به وسیله عقل و اراده میسر خواهد شد. هراس از مرگ انواعی دارد از جمله هراس از فرآیند مردن و هراس از مرده بودن و هراس از مرگ نابهنگام و هراس از فنا. اپیکوروس در نوشته های خویش به طور خاص به ترس از مرده بودن پرداخته است. ترس از فرآیند مردن چنان که دیدیم هراس از رنج است و ترس از فناپذیری با استدلال لوکرتیوس مغلوب می گردد و ترس از خود مرگ یا مرگ نابهنگام با استدلال اصلی اپیکوروس در رد شر بودن مرگ پاسخ داده میشود.

فهرست منابع

فارسی :

- افلاطون ، آپولوژی ، محمدحسن لطفی ، تهران ، خوارزمی ، 1380
- آدو ، پی یر ، فلسفه باستانی چیست ؟ ، عباس باقری ، تهران ، علم ، 1382
- اپیکوروس ، هنر خوشبختی از دیدگاه اپیکور ، فرخ بافنده ، تهران ، پندار تابان ، 1395
- افلاطون ، دوره آثار افلاطون جلد دوم : جمهوری ، محمدحسن لطفی ، تهران ، خوارزمی ، 1380
- اوکانو ، دی جی ، تاریخ تحلیلی فلسفه غرب ، خشایار دیهیمی ، تهران ، نقش جهان ، 1393
- بروس ، مایکل و باربن ، استیون ، فقط استدلال : مهم ترین 100 استدلال فلسفه غرب ، میثم محمد امینی ، تهران ، فرهنگ نشر نو ، 1397
- گاتری ، دبلویو کی سی ، تاریخ فلسفه یونان ، جلد نهم ، مهدی قوام صفری ، تهران ، فکر روز ، 1377
- گرانٹ ، مایکل و هیزلی ، جان ، فرهنگ اساطیر کلاسیک (یونان و روم) ، رضا رضایی ، تهران ، ماهی ، 1399
- لاکرتیوس ، دیوگنس ، فیلسوفان یونان ، بهراد رحمانی ، تهران ، مرکز ، 1395
- لوکرتیوس ، در باب طبیعت اشیا ، میر جلال الدین کزازی ، تهران ، معین ، 1395
- می ، تاد ، مرگ ، رضا علیزاده ، تهران ، گمان ، 1392

وارن ، جیمز ، *مواجهه با مرگ : اپیکور و منتقدانش* ، محمد عمار مفید ، تهران ، مولی ، 1399

هایدگر ، مارتین ، *هستی و زمان* ، سیاوش جمادی ، تهران ، ققنوس ، 1386

انگلیسی :

کتاب :

Bradley, ben and Feldman , fred and Johansson , jens , *The Oxford Handbook of Philosophy of Death* , oxford University Press , 2012

Erler , Michael , *Epicurus : An Introduction to his Practical Ethics and Politics* , germany , Schwabe Verlag , 2020

Konstan , david , *A Life Worthy of the Gods: The Materialist Psychology of Epicurus* , United states of America , Parmenides Press , 2009

LAMPE , KURT , *THE BIRTH OF HEDONISM : The Cyrenaic Philosophers and Pleasure as a Way of Life* , United states of America , Princeton University Press , 2015

LONG , A .A and SEDLEY , D , N , *The Hellenistic Philosophers* , volume 1 , Great Britain , cambridge university press , 1987

Lucretius , *On the Nature of Things* , Martin Ferguson Smith , United states of America , Hackett Publishing Company , 2001

mitro , Maria serena , *Death in the greek world from homer to the classical age* , A.M.osborne, United states of Aamerica , university of oklahoma press , 2012

Mitsis , phillip , *Oxford Handbook of Epicurus and Epicureanism* , United States of America , oxford university press , 2020

Suits , David B , *Epicurus and the Singularity of Death* , great britain , Bloomsbury Publishing , 2020

مقاله :

Nagel , Thomas , *death* , United States of America , princeton university , 1970

Warren, J. I , *Democritus, the Epicureans, death, and dying* , United States of America , The Classical Quarterly , 2002

Williams, Bernard , *The Makropulos case: reflections on the tedium of immortality* , United States of America , philosophical papers , 1973

سایت ها :

Konstan,David,<<Epicurus>><https://plato.stanford.edu/archives/sum2018/entries/epicurus/> , 2018

Lorenz,Hendrik, <<Ancient Theories of Soul>>,<https://plato.stanford.edu/archives/sum2009/entries/ancient-soul/> , 2009

O'Keefe , tim , <<epicurus>> , <https://iep.utm.edu/epicur/> , 2009